



بعد از استاد تجویدی و استاد بهزاد: استاد علی کریمی

سالی چند از گوشه گیری و انزوای استاد علی کریمی، نقاش صاحب قدر مینیاتور ایران می‌گذرد - انزوایی از سر پیری و ناتوانی! و شاید هم به دلیل دل‌تنگی مینیاتورپرست پیر، از اینکه بعد از سالهای سال خلأقیّت و هنرآفرینی، جامعه هنری او را از یاد برده است و نسلی ناآشنا به ارزشهای هنرش و خدمات صادقانه‌اش به هنر و هنرمندان سنتی حضورش را به هیچ شمرده است. سوگنامه‌ای نه تنها شامل حال او، که سبب‌ساز اندوه و گوشه‌گیری بسیاری از هنرمندان و یاران همسن و سال او در این خاک و دیار. گویی که همگیشان بر این باور نشسته‌اند که می‌بایست روزی از این دنیا رخت برکنند، تا مگر در نبودشان یادی از بودنشان شود. هیئات از این باور تلخ هیئات!

اغلب این بزرگواران، این خادمان صادق، زندگی مشابه و حال و احوال و گذران روزگاری همگون و یکنواخت دارند: زندگی و مونس با محدود آثاری ماندگار در اتاق خانه‌هاشان بر دیوار آشکار و پستوی پنهان؛ یادهایی مکرر و پرغصه از آثار پراکنده و گم‌شده‌شان نزد این و آن؛ و خاطراتی گنگ و مبهم از

روزهای رفته عمر و یاران و استادان مانده و
نمانده‌شان - بی هیچ انتظاری از زندگی پرجنب و جوش
و هیچ امیدی به خلاقیت دوباره!

شاید به همین سبب باشد که اغلب در وقت دیدار
هر آشنا و غریبه‌ای از پاسخهای جدی طفره می‌روند و
هرگونه یاد و تجلیلی را بی‌سبب و دلیل می‌دانند با
حسی مانند رها شدن در عالم تزکیه نفس و دور شدن از
جاه‌طلبیها و تفاخرها!

استاد علی کریمی در آستانه هشتادسالگی، با آنکه
سخت توان از کف داده و بیمار و رنجور شده است، اما
هنوز چندان میدان و عرصه خلاقیت و هنرآفرینی را
ترک نکرده است. استاد پیر در این روزهای خانه‌نشینی و
خلوت، گاهی دستی به قلم می‌برد، هنوز نقشی می‌کشد
و با دست لرزان رنگی می‌نشانند و دل از سودای تحقیق
در میانی هنر سرزمینش و حکایت تبار هنرمندش
برنکنده است. هرچند که نقشا دیگر آن صلابت و
استواری و استحکام نقاشیهای گذشته‌اش را نداشته
باشد و پژوهشهای او نامفهوم و نیمه‌تمام برگ‌برگ
کاغذهای پراکنده‌اش را سیاه کند. مهم زنده بودن دل
عاشق او و دوام عاشقی اوست.

استاد پیر بی‌تردید در عرصه نقاشی مینیاتور ایران
نامی آشنا دارد و ردپایی و سهمی آشناتر. از یاد نباید برد
که او تنها بازمانده و شاگرد و وارث شایسته و خلف
استاد هادی تجویدی، اعجازگر نقش و رنگ مینیاتور
ایران است. تنها یار غار استاد حسین بهزاد، بی‌همتا
مینیاتوریست مبتکر، و مهمتر و والاتر از همه، شاهد
عادل بیش از نیم‌قرن حکایت مینیاتور معاصر ایران. همو
که بعد از کسب تجربه در عرصه نقاشی مینیاتور آرام‌آرام
دل از تقلیدها و تکرارها برگزند و با جسارت تمام،
حضور مبتکر و خلاق خویش را با بدعتی نوین در
انتخاب موضوعات روزمزه در رابطه با زندگی مردم
کوچه و بازار و کاربرد سایه - روشن در نقاشی مینیاتور
بر همگان آشکار ساخت. خدمات اداری استادی بماناد

که شرحی جداگانه می‌طلبد.

استاد پیر، اما، سالیانی است بنا به سلطه پیری بعد از
سالها آفرینش هنری سزاوار تحسین، ایام را به تنهایی و
خلوت در اتاق خانه‌اش می‌گذراند - اتاقی با بسیار
یادگار ایام خلاقیت و تب و تاب هنرآفرینی، با نشان و
نشانه‌هایی کوچک و بزرگ، یادگار ایام تجلیل از او و
هنر او.

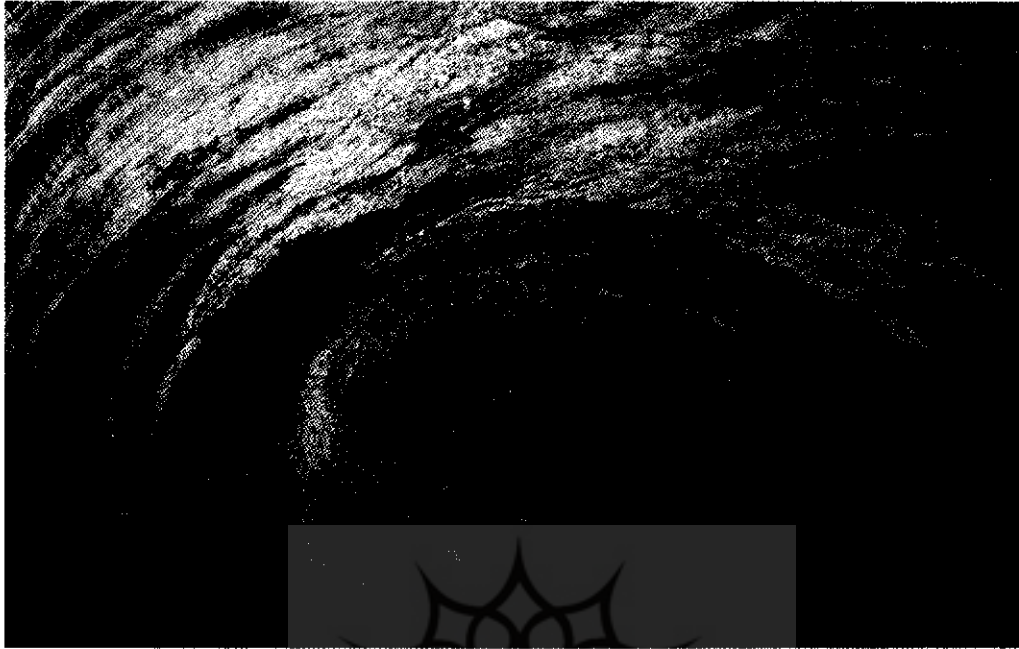
آن روز دیدار با چهره‌ای رنگ‌باخته و مهتابی و
لبخندی مونس لبان چروکیده‌اش ما را پذیرا شد. چه قدر
با مهربانی و رفتاری که بیشتر معصومیت کودکی‌اش را
به یاد می‌آورد. مدام تکرار می‌کرد که عجب ناشیانه عمل
کرده است. در این تنهایی اگر ما غریبه بودیم و او در
خانه را به روی غریبه‌ای باز کرده بود و آثارش به یغما
می‌رفت، چه فاجعه‌ای که به بار نمی‌آمد! وسواس و
دلهره‌ای که حکایت از سنگینی و اضطراب تحمل
اوقات را به تنهایی گذراندن او داشت.

لحظاتی بعد شوق‌زده می‌چرخید گرداگرد اتاق. مثل
کسی که اول بار اثری ناشناخته را کشف کرده باشد. نگاه
معصوم او به یکایک آثارش دوخته می‌شد. بی‌ملاحظه
اینکه نباید چندان به ستایش کار خود لب واکند، هر
اثری را که می‌دید با صداقت تمام آن را مورد تحسین و
تمجید قرار می‌داد - ستایش و تحسینی که خوب
می‌شد فهمید از خودش و در ارتباط با خودش نیست.
پسر مرد داشت نقش و رنگهایی را می‌ستود، یادگار
استادی چیره‌دست به اسم علی کریمی - همانی که
سالیان دراز با او فاصله گرفته بود.

بعد، نوبت به مرور خاطره‌های زندگی‌اش که رسید،
حسابی درمانده شده بود که چه بگوید و از کجا بگوید.
ناگزیر دست به دامان روزهای رفتن به مدرسه صنایع
مستظرفه شد و آن دیدار نخستین از کمال‌الملک بزرگ.
اغلب یاران او هم تمام سرفرازشان یاد این مدرسه و یاد
بانی این مدرسه، کمال‌الملک عاشق است. از این مدرسه
که بگذرند دیگر در مابقی پاسخها خموش می‌شوند و



– جنگ رستم و دیو سفید. کار مشترک استاد-حسین بهزاد و استاد علی کریمی



- سرد و گرم و معتدل ۱۳۶۵

بعد، با شتاب اتاق را ترک می‌کند و لحظاتی دیگر با یک دفترچه نسبتاً بزرگ که زیر بغل زده است وارد اتاق می‌شود. مدعی می‌شود که سر در کار تحقیقی جامع در باره هنر ایران از گذشته‌های دور تاکنون دارد. دفترچه را که ورق می‌زند، اما نشانی از تحقیقی چندان که او در تصور دارد آشکار نیست. امان از نسیان!

سر آخر وقتی که درمی‌یابد قرار است ویژه‌نامه‌ای در شرح احوال و معرفی آثار او چاپ شود، بدگمان تا مدتها سکوت می‌کند و به فکر فرو می‌رود با این پرسش مکرر که: «من هنوز هستم، من که نمرده‌ام، قصدتان از این معرفی و تجلیل چیست؟»

بعد بی‌آنکه انتظار پاسخی را داشته باشد به فکر فرو می‌رود. ساکت و خموش، دیگر از آن لبخند لحظه نخست دیدار بر لبان چروکیده‌اش نشانی نیست. گویی که در جستجوی پاسخی از زبان دل خویش است. خدا کند که خودش را قانع سازد.

حیران و اندوه‌زده چیرگی نسیان و فراموشی. حتی اگر در این مدرسه تعلیمی ندیده باشند و درک محضر آقا کمال‌الملک را نکرده باشند.

مینیا توریست پیر شاد و خندان کلامش را با یاد کمال‌الملک آغاز می‌کند. اینکه اول بار که پا به مدرسه صنایع مستظرفه می‌گذارد، آقا کمال‌الملک را می‌بیند که در اتاقک ابتدای در ورودی مدرسه نشسته بوده و مقابل آینه پرتره خودش را نقاشی می‌کرده. آقا قصد داشته پرتوهایش را با لبخندی بر لب نقاشی کند. همین است که مقابل آینه هر چند لحظه لبخندی بر لب می‌آورده و دوباره درهم فرو رفته، مشغول کشیدن پرتره خودش می‌شده است. می‌گوید، ساعتی از پشت شیشه دریچه اتاق محو تماشای لبخندهای مکرر و ناگزیر آقا و اخم کردنهایش بوده است.

استاد پیر همراه نقل این خاطره می‌خندد - خنده‌ای که آدم گمان می‌کند، دقایقی بعد، حق‌گرایان را به دنبال خواهد داشت! امان از پیری!